

- ۱ ● خار چشم اشقیا ...
- ۲ ● گل‌های نرگس
- ۳ ● روایت عمار
- ۴ ● هر کسی از ظن خود



## خار چشم اشقیا...

◀ سبحان شایسته

چهار روز دیگر سالگرد شهادت حاج قاسم سلیمانی است مردی که هم در دوران حیات زمینی‌اش خاکیان را تکان داد و دگرگون کرد و هم با آغاز حیات آسمانی‌اش انقلابی تازه در میان امت حق طلب و آزاده جهان به وجود آورد.

حالا بعد از گذشت سه سال وقت آن رسیده است که نگاهی دوباره به مسیری که این مرد خدایی و الهی طی کرد بیندازیم و همگی به این سؤال فکر کنیم که حاج قاسم سلیمانی مگر چه ویژگی خاصی داشت که رهبرش از مرام و مسلک و رفتار او به‌عنوان یک مکتب برای الگوبرگیری همه آزادی‌خواهان جهان یاد کرد.

شاید مهم‌ترین ویژگی شخصیت حاج قاسم جامعیت و کمال این شهید بزرگوار در همه عرصه‌ها، باشد. وصیت‌نامه این شهید از لحاظ جامعیت، کم شباهت به وصیت‌نامه مرادش امام روح‌الله، نیست. در ابتدای وصیت‌نامه حاج قاسم می‌بینیم که او در برابر خدای خود بسیار خاضع و خاشع حاضر شده است که نشان از ارتباط معنوی، قلبی و عاطفی بسیار قوی وی با

## فراخوان دفاع از حرم

حریم ولایت است. آری؛ گذشت زمان قدر و بزرگی حوادث تاریخی را نمایان‌تر کرد و هرچه گذشت، قدر این پنجره فرصت و نقش دفاع از این حرم بیشتر نمایان شد و نمایان‌تر خواهد شد.

حاج قاسم فرمانده این میدان دفاع بود. سال‌ها مجاهده به او بصیرتی داده بود که مرز مبارزه را درست می‌دید و پنجره‌های فرصت را درست تشخیص می‌داد. می‌دانست که این دفاع، امتداد دفاعی است که مبارزانش پشت پیراهن خود می‌نوشتند: «می‌روم تا انتقام سیلی زهرا بگیرم.» و این فقط یک شعار یا آرمان نبود که واقعیتی بود که به زبان شعار درآمده بود و آن روز پنجره‌ای باز شده بود که باز هم مدافعانی برگزیده شوند و با سریند «کلنا عباسک یا زینب» خود را به این واقعیت نزدیک کنند. سوریه، امتداد کربلا شده بود و حاج قاسم سپاه جدیدی برای دفاع به این سرزمین روانه می‌کرد. فرمانده نیز به اقتضای امامت خویش، پیشنهاد این فداشدن بود؛ اما شهادتش با سرانجام این میدان گره خورد.

ادامه در صفحه ۳

سال‌ها از فراخوان دفاع از حرم عقیده بنی‌هاشم در برابر تعدی دواعش روزگار می‌گذرد. دفاعی که مدافعان خاص خود را می‌طلبید. کسانی که از میان همه زرق‌وبرق‌های

عالم و با وجود همه همه‌های زبانی و روانی که به آن‌ها و خانواده آن‌ها وارد می‌شد، راه درست و طریق صحیح را برگزیده بودند و سودایی جز فدا شدن در این راه نداشتند. البته این فراخوان مثل همه پنجره‌های فرصت تاریخی که در گوشه‌ای باز می‌شود و اهل خودش را برمی‌گزیند، قرار نبود همه را متوجه خود کند. قدر این دفاع و حرکت، مثل همه حوادث بزرگ تاریخ در زمان خودش مجهول ماند و جز چشم‌های تیزی که از قلب‌های روشن و بصیر به مسائل نظر می‌کرد، کسی متوجه اهمیت آن در زمان خودش نشد. کمتر کسی فهمید که آن روز دفاع از حرم زینب کبری (ع)، دفاع از حرم آل الله است و این شعار نبود که اینجا مرز دفاع از

◀ سرمقاله



حسین قاسمی

درحالی‌که رژیم پهلوی توسط انگلیس روی کار آمد و تا انتها هم زاندارم آمریکا در منطقه بود و تحت لوای بلوک غرب تعریف می‌شد، اما پس از انقلاب اسلامی با وجود جنگ و تحریم‌های گسترده، به اذعان مؤسسات هادسون (نزدیک به حزب جمهوری خواه آمریکا) و «امریکن انترپرایز» (نزدیک به محافظه‌کاران آمریکا) ایران قدرت هفتم جهان شده است.

● چی بودیم  
● چی شدیم





## بزرگترین پیروزی یک ملت

امام روح الله

البته کشوری همانند ایران که در صدد تحقق اهداف بلند اسلامی است، ممکن است فرازها و نشیبهایی داشته باشد همان گونه که در صدر اسلام نیز چنین بوده است ولی برای یک ملت بزرگ هیچ پیروزی‌ای بالاتر از تصمیم و عزم و اراده استوار آنان برای رسیدن به حق نیست که بحمدالله خداوند آن را به مردم کشور ایران عنایت نموده است و ما به یاری خدا و با همت و اراده پولادین مردم در برابر همه مشکلات خواهیم ایستاد و همان گونه که به برکت ایمان و توکل مردم و رزمندگان به پیروزیهای بزرگ و معجزه آسایی رسیده‌ایم و هر روز ما روز موفقیت و امتحان جدیدی بوده است، بعد از این نیز به راه خود ادامه می‌دهیم.

صحیفه امام جلد ۲۱ صفحه ۵۲

# گل‌های نرگس



بود و با سرعت در حال نزدیک شدن به یک تریلی بودند. ناگهان صدای مداحی آقای مجتبی رضانی بلند شد.

وقتی رسیدی همه جا عطر گل نرگس اومد، مگه با آقا بودی؟

وقتی رسیدی همه اشکا مثل زهرا (س) می‌چکید، تو مگه کجا بودی؟

به اطراف که نگاه کردم، چشم‌های بارانی جمعیت، بوی خوش نرگس و آن صدای زیبا من را از خود بیخود کرد. در همین حال و هوا بودم که احساس کردم قدم بلندتر شده بود، به خود که آمدم دیدم پدر، پسر را روی شانه‌های خود گذاشته بود و آنها به تریلی در حال حرکت رسیده بودند. روی تریلی را که دیدم، همه چیز برایم آشکار شد. تابوت شهدا روی تریلی چیده شده بود. آن روز تشیع پیکر مطهر شهدای گمنام در میدان انقلاب در حال انجام بود. پسر کوچولو خم شد تا بوسه‌ای بر پیکر شهید بزند. من هم خود را به تابوت چسباندم، دیگر نمی‌خواستم جدا شوم، هر چه در توان داشتم جمع کردم تا جدا نشوم. تابوت خوشبو بود، منشأ عطر نرگس را یافته بودم. پسرک جدا شد؛ اما من ماندم، من مقصد خود را یافته بودم.

جای پایم لَق شده بود. انگار چیزی به آغاز سفر من نمانده بود. آخرین وداع‌هایم را با شاخه‌ها کردم. منتظر بودم تا تقدیر الهی من را سوار بر باد زمستانی خیابان انقلاب کند. از همان بالا به خیابان نگاه می‌کردم. ساعتی که از طلوع آفتاب گذشت. دلم به تلاطم افتاد، احساس می‌کردم قرار است اتفاقی بیفتند. عطر نرگس خیابان‌ها را پر کرد، مردم دسته، دسته از خیابان‌های اطراف دانشگاه تهران به سمت درخت ما حرکت می‌کردند. با زحمت خود را دور شاخه تاب دادم تا انتهای خیابان را ببینم. از دور سیل عظیم جمعیت سیاه‌پوش را دیدم. ایام، ایام حزن و اندوه اهل بیت (ع) بود، آنها همه عزادار بودند. اما چرا اینجا؟

هرچقدر جمعیت جلوتر می‌آمد بوی نرگس هوای سرد را دلنشین‌تر می‌کرد. در همین لحظه تقدیر رقم خورد. من برگ درخت چنار نزدیک میدان انقلاب، در میان آن حال و هوا رها شدم. از شاخه درخت کنده و بر باد زمستانی سوار شدم. باد من را با خود به این سو و آن سو می‌برد. چشمانم را بستم و به رؤیا رفتم. احساس برخورد به جایی نرم، خواب را از چشمانم ربود. روی کلاه یک پسر بچه ۵ یا ۶ ساله افتاده بودم. او دست پدر را گرفته

خداوند است؛ اما این ارتباط معنوی قوی و این روح عرفانی حاج قاسم هرگز باعث نشده که او همچون زاهدان گنج عزلت را انتخاب کند و گوشه‌گیر شود. او در عین اینکه در عبادات فردی سرآمد است در ارتباط‌گیری با جامعه و مردم خود نیز نمونه‌ای کامل است.

حاج قاسم در کنار این روحیه لطیف شدیدترین و سخت‌ترین برخوردها را با دشمنان خود دارد که دشمنان او در واقع دشمنان خداوند، اسلام و حرم امن الهی هستند. حاج قاسم به‌درستی مصداق اشداء علی الکفار و رحماء بینهم بود. این مرد بزرگ به معنی واقعی کلمه یک مجاهد بود، بینش، نگرش و کنش او نه تنها منطبق بر اصول اسلام ناب محمدی بود؛ بلکه خار چشم دشمنان بود (البته اصل کنش یک مجاهد در اسلام هم باید همین‌گونه باشد) از این‌رو می‌بینیم که ایشان به دست شقی‌ترین دشمنان اسلام یعنی شیطان بزرگ به شهادت رسید. این امر خود نشان می‌دهد که وجود این شهید بزرگوار چقدر دوستان را خوشحال، و چقدر دشمنان را خشمگین کرد.

### شعار آزادی در نگاه انقلاب و غرب

اگر در انقلاب ما شعار آزادی مطرح شد، معنای آن این بود که نمی‌خواهیم زیر بار آمریکا باشیم؛ نمی‌خواهیم دولت مستبد شاهنشاهی سرنوشته جامعه ما را تعیین کند. امروز با استفاده از کلمه آزادی می‌خواهند فاتحه اسلام را بخوانند و اسلام را در حد گفتن شهادتین تقلیل دهند. اگر ما واقعا به حقانیت اسلام و ارزش‌های آن باور داریم باید اول خودمان، اسلام را درست بشناسیم، [سپس] سعی کنیم این فکر صحیح را در جامعه گسترش دهیم.

علامه مصباح یزدی | ۱۳۹۶/۱۲/۱۰



# روایت‌عمار

## مروری بر زندگی‌نامه پربار آیت‌الله مصباح یزدی رحمه‌الله

رستم ضیایی

«یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اتوا العلم درجات» (آیه ۱۱ سوره مجادله) خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می‌بخشد.

درک جایگاه والای ایمان آورنده به خداوند با تمام معنایی که از ایمان آوردن می‌توان اعاده کرد بر همگان آسان نیست و نیز شناخت بلندای مکانت عالم ربانی در پیشگاه حق برای همه دست‌یافتنی نیست. چه‌بسا انسان‌هایی که در مسیر این شناختن مو سپید کردند و خوشا به حال آنان که هم شناختند و هم شناساندند گاهی به هر میزان که از عظمت شخصیت و وسعت روح بزرگواری صحبت کنیم راه به جایی نبرده‌ایم و در سرمنزل عشق مانده‌ایم ... با این مقدمه در این یادداشت قصد داریم در راستای شناختن هرچه بیشتر و البته ادای دین ناچیزی در راستای جبران خدمات شایسته‌ی آیت‌الله مصباح یزدی (ره)، دست بر قلم برده کلماتی را به رشته‌ی تحریر درآوریم.

### قرآن به دنیا آمد

در ایامی که مادر، «محمدتقی» را باردار بود شبی در خواب دید که وضع حمل کرده و قرآن به دنیا آمده است. با شگفتی خواب را برای روحانی بزرگ شهر یزد، نقل کردند. او گفت: «خدا به شما فرزندی مرحمت خواهد کرد که حامی قرآن خواهد بود. سرانجام در یازدهم بهمن‌ماه سال هزار و سیصد و سیزده، برابر با هفدهم ربیع‌الاول هزار و سیصد و پنجاه و سه قمری، محمدتقی مصباح یزدی در خانواده‌ی مذهبی چشم به جهان گشود.

### شاگرد ممتاز

محمدتقی در دوران دبستان هرسال به‌عنوان شاگرد ممتاز شناخته می‌شد، و علاقه این شاگرد ممتاز به علوم حوزوی در دوران خفقان رضاخانی موجب شگفتی معلمان و هم‌شاگردی‌ها بود. وی با وجود تمام تبلیغات منفی، به علوم دینی علاقه‌مند بود، و این علاقه با حضور یکی از اقوام مادری به نام حاج شیخ احمد آخوندی در منزل ایشان تقویت می‌شد، او که در نجف ساکن بود برای سرکشی موقوفه‌هایی در یزد که متولی آنها بود به یزد می‌آمد و در این مدت به دیدار محمدتقی می‌رفت.

### ورود به حوزه علمیه

شاگرد ممتاز حاج شیخ آخوندی پس از اتمام دوره ابتدایی، در سال ۱۳۲۵ وارد حوزه علمیه یزد شد و در مدرسه شفیعیه دروس مقدماتی را نزد مرحوم استاد محمدعلی نحوی، و درس‌های «شرح لمعه» در فقه و «رسائل» و «قوانین» در اصول فقه را نزد سید علی مدرسی و میرزامحمد انواری به پایان رساند. ایشان دوره مقدمات و سطح حوزوی را که عموماً در هشت تا ده سال خوانده می‌شد، در مدت چهار سال به پایان رساند.

طلبه جوان، با ذوق و شوق فراوان گرم تحصیل بود که بار دیگر شیخ احمد آخوندی به میهمانی‌شان آمد. شیخ با مشاهده آن همه علاقه و پیشرفت، وی را تشویق کرد که برای ادامه و تکمیل تحصیلات به نجف اشرف هجرت کند. با موافقت خانواده محمدتقی، وی راهی دیار نجف شد تا در محضر مرفد امیرالمؤمنین به تحصیل علوم دینی ادامه دهد.

### شاگرد امام

پس از مدتی محمدتقی نجف را به مقصد قم ترک کرد تا از ظرفیت آنجا نیز بهره‌برد. از همان سال اول ورود به قم، با امام خمینی (رحمه‌الله) که از سال‌ها پیش استاد برجسته حوزه بود، آشنا شد. با اینکه هنوز کفایه و مکاسب می‌خواند، برای کسب آمادگی در درس خارج ایشان شرکت می‌کرد. از جمله خصوصیات بارز امام (رحمه‌الله)، دقت نظر، نقادی آزادانه و آزادی اندیشه بود که در درس‌های دیگر اساتید کمتر دیده می‌شد. این ویژگی‌ها برای ذهن پویای طلبه‌ای چون او بسیار جذاب بود.

### مهربان به مانند پدر

به پیشنهاد یکی از دوستان در درس تفسیر علامه (ره) که روزهای پنجشنبه در مسجد سلماسی تشکیل می‌شد شرکت کرد و پس از مشاهده حالات معنوی و روحانی علامه، و نیز روش تدریس بسیار عالی‌شان مجذوب و شیفته ایشان شد و تلاش کرد همواره در خدمت و صاحب‌ای ایشان باشد. سؤال‌های هوشمندانه محمدتقی توجه علامه را جلب کرد و موجب عنایت خاص ایشان به وی گردید. علامه نسخه‌های دست‌نویس تفسیر خود را پیش از چاپ به وی می‌داد تا اگر نکته‌ای برای اصلاح به نظرش می‌رسد، تذکر دهد. این ارتباط ناب شاگرد و استادی تأثیر شگرفی بر سرنوشت محمدتقی گذاشت.

### مبارزه با جریان‌های انحرافی

تاریخ زندگی استاد مصباح، بیانگر حساسیت ایشان در برابر جریان‌های انحرافی بوده است. هرگاه جریانی سعی در تحریف اسلام یا انقلاب اسلامی داشته است، ایشان چون رزمندای دلیر از مبانی اسلام و انقلاب دفاع کرده است. پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، بیشتر مبارزان بر این باور بودند که در آغاز باید مبارزات سیاسی را پیش برد و بعد از پیروزی انقلاب، برای پالایش فرهنگی جامعه اقدام کرد. اما در این میان بزرگانی چون آیت‌الله مطهری و استاد مصباح یزدی، معتقد بودند که ریشه انحراف را در همان دوره مبارزه باید خشکانید و اسلام ناب و راستین را به ایرانیان و جهانیان شناساند.

### میراث مصباح

علامه مصباح، همانند گذشته، شهر به شهر، راه مبارزه با التقاط‌ها و پاسخ‌گویی به شبهات را در می‌نورد. مقام معظم رهبری، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای درباره ایشان می‌فرمایند: «اگر خدای تعالی به نسل کنونی ما، این توفیق را نداد که از شخصیت‌هایی مانند علامه طباطبایی و شهید مطهری استفاده کند، اما به لطف خدا، این شخصیت عزیز و عظیم‌القدر، خلأ آن عزیزان را در زمان ما پر کرده است.»

آیت‌الله مصباح یزدی پس از ۶۰ سال دفاع اندیشمندانه از اسلام و تئوری‌پردازی مبانی انقلاب سرانجام پس از طی یک دوره بیماری دار فانی را وداع گفت. میراث ایشان در قالب مؤسسه امام خمینی (ره)، آثار مکتوب و شاگردان ایشان باقی مانده است. یک جریان فکری است که دهه‌های آینده در هدایت انقلاب و تحکیم مبانی اسلامی ایران نقش جدی خواهد داشت.

### ادامه از صفحه ۱

این دل‌بصیر و چشم‌تیزبین، افق نگاهش چنان توسعه پیدا کرده بود که میدان را فقط در زمانه خود نمی‌دید. بصیرتی داشت که به زمانه خود محدود نشد و افق نگاهش میدان را برای نسل‌های بعد نیز نشان می‌داد. اصلاً این نگاه و افق بود که از او مکتبی ساخت که در امتداد مکتب امام و مقتدایش، خوش بدرخشد و پاکوب او برای نسل‌های بعد مسیر فتح قله‌ها شود. این مرد صریح و قاطع، خط‌کشایش پنجره‌های فرصت و میدان‌های بعدی را نمایان کرد:

«خواهران و برادران مجاهدیم در این عالم، ای کسانی که سرهای خود را برای خداوند عاریه داده‌اید و جان‌ها را بر کف دست گرفته و در بازار عشق بازی به سوق فروش آمده‌اید، عنایت کنید: جمهوری اسلامی، مرکز اسلام و تشیع است. امروز قرارگاه حسین بن علی علیه السلام، ایران است. بدانید جمهوری اسلامی حرم است و این حرم اگر مانند، دیگر حرم‌ها می‌ماند. اگر دشمن، این حرم را از بین برد، حرمی باقی نمی‌ماند، نه حرم ابراهیمی و نه حرم محمدی صلی الله علیه و آله».

با توجهی که او داشت، نشان داد که امروز، دفاع از حریم آل الله وارد مرحله جدیدی شده است و گویی پنجره فرصت دیگری باز شده است که قاعدتاً همچون قبلی‌ها، عده اندکی آن را می‌یابند و درک می‌کنند! اگر امروز، جمهوری اسلامی حرم است، دفاع از آن و دفاع از امنیت و قواعد آن، دفاع از حرم است. آیا قدر این بصیرت تاریخی و افق‌گشایی را می‌فهمیم؟! امروز، مدافعان امنیت، سربازان مکتب حاج‌قاسم‌اند که فهمیدند دفاع از امنیت و قواعد این سرزمین، دفاع از یک جغرافیا یا یک حکومت عادی نیست. اینجا قرارگاه سیدالشهدا است و این قرارگاه مثل همیشه نیروهای اختصاصی خود را می‌طلبد و هرکسی را یاری همراهی با آن نیست. امروز آنان که تا پای جان برای امنیت این حریم ایستادند و مظلومانه به شهادت رسیدند، ندای این فراخوان را یافته بودند و خود را به این سپاه رساندند.

یکبار دیگر باید به خود و جایگاه تاریخی خود برگردیم و دوباره نظری عمیق‌تر داشته باشیم. آیا هنوز دریافته‌ایم که ما در چه عصر و میدانی قرار داریم و پنجره فرصت روزگار ما از کدام سو باز می‌شود؟! آیا خط و افق‌نگاهی که حاج قاسم به ما ارزانی داشت را یافته‌ایم و می‌فهمیم که باید خود را به این قرارگاه برسانیم یا ما نیز قرار است قدر این پنجره‌ها و حوادث را بعد از گذشت زمان درک کنیم و همچون تماشاگران دیگر فقط نظاره‌گر این میدان باشیم؟!!



# هر کسی از ظن خود



## ● سکانس اول:

این‌طور اتفاقات کم هستند که هر روز به یاد بیایند. هر روز بر جگرهایی سوخته نسیم خنک بزنند. تنفس معطر دل‌های به نفس افتاده شوند. بر زمین نشستگانی را دست بگیرند. خفتگانی را بیدار کنند. بیمارانی را التیام دهند و امید آن‌ها شوند که هرطور فکر می‌کنند، مسیر بسته است.

مسیر بسته بود. وقتی زنان جوان ایزدی خبرهای می‌شنیدند، وقتی سالخوردگان گرد عراقی، کودکان آواره سوری، جوانان افغانی دست‌برسور، یا پشت دست به دندان گرفته، خیال لگدخوردن درب خانه‌شان را تصور می‌کردند. وقتی مادری یمنی آب رفتن گوشت از میانه دنده‌های سینه کودکش را هر روز می‌دید.

## ● سکانس دوم:

بعضی‌ها را خدا می‌خواهد و اراده کرده است که خاص بشوند. خاص که می‌گویم؛ یعنی خاصیت‌دار بشوند. بعضی‌ها خیلی خاص‌اند (بخوانی خیلی خاصیت دارند). وقتی خیلی خاصیت دارند خیلی هم توصیف دارند. جگرسوخته‌ها می‌گویند «بردا و سلاماً» است. به نفس افتاده‌ها می‌گویند «والصبح اذا تَنَفَّس» است. زمین‌گیران را «فَم فائِذِر» است. خفتگان می‌گویند «ذکرین ربکم» است. بیمارانی می‌گویند «شفاء لما فی الصدور» است. برای شکست‌خورده‌گان «نصرالله قریب» است و من که مسیر را بسته می‌دیدم می‌گویم «هدی و رحمة و بشری» است. نوید است.

خیلی خاص بودنش به همین خصوصیاتش است. وگرنه اینکه ۲۰ روز از اسفند ۱۳۳۵ گذشته بود که چشم در چشم مادر طاهره زکیه‌اش شد که خیلی‌هایمان در فلان روز از بهمان ماه یک سال تجربه کرده‌ایم. اینکه در قنات ملک کران اولین بار صدایش را شنیدند که صدای خیلی‌های دیگر را هم در همان روستا شنیده‌اند.

بعضی‌هایشان خاص شدند. بعضی‌هایمان خاص شدیم. ولی خیلی خاص شدن چیز دیگری است.

## ● سکانس سوم:

خوش به حال کودکان و جوانان و مادران و مردان و سالخوردگان ایرانی که سهمشان از او افتخار بود و آبرو و سینه ستبر کردن‌ها. من هم تا بود برایش کیف می‌کردم. اظهارش شبیه تملق داشت. اما بین خودم و خدا و خودش هست که احترامش روی دو چشم بود. کار عجیبی نیست. همه آن چند صد میلیون چشم که صبح تا ظهر جمعه ۱۳ دی ۱۳۹۸ به تاریخ خورشیدی، خیس شد همین‌طور بودند. همان صبح جمعه می‌گویم که آتشی را از تهران را بغداد می‌دیدم.

## ● سکانس چهارم:

راز تو برای من و وصف من از تو در همین میزان سن برخورد ماست. من همان بودم که در دهنم خیلی چیزها بسته می‌آمد. چون از زنان جوان ایزدی نبودم. برای اینکه از سالخوردگان گرد عراقی نبودم. از آواره سوری در قایق‌های مهاجرت مدیترانه‌ای نبودم، از جوانان افغانی دست‌برسور یا دست به دندان گرفته با خیال لگدخوردن در خانه‌مان نبودم. هیچ‌کدام از اینها نبودم. برای همین، پاسخ «امن جیب المضطر» اذا دعا و یکشف السوء»‌هایم را، توهم بسته‌بودن راهم را، پیش از صبح جمعه ۱۳ دی‌ماه ۱۳۹۸ خورشیدی نفهمیدم. تا آن روز نفهمیدم که همه آنچه باید بشود، می‌شود که بشود. آن زن جوان ایزدی و همه دیگرانی که یاد کردم قبل‌تر از من و قبل‌تر از این صبح جمعه، از دست تو، از زبان تو، از قدم‌های تو، از چشم‌های تو فهمیده بودند هیچ راهی بسته نیست. جهان خدا دارد. هر چه سروصدا و چرند در گوشمان بخوانند؛ ولی جهان خدا دارد. خدایی دست‌به‌کار هم دارد. خدایی دارد که می‌شود از قنات ملک کرمان، با پدري کشاورز،

مادری دفتر سیاه نکرده، بدون رتبه زیر ۱۰۰۰ کتک‌ور و یک دکتری، بدون مقاله و کتاب، بدون اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایی، بدون ریش بلند، بدون صف اول نشستن، بدون مناظره و رأی، بدون فقه و اصول و رجال و درایه و تفسیر لقلقه کردن، بدون دم‌دستگاه و مرید و پشت سر دهنده درست‌کردن، بدون خجالت از پیای مادر شهید بوسیدن، بدون کاروان محافظ راه‌انداختن، بدون جواز هتک حرمت خانه‌ها در جنگ، بدون شک در گرفتن گل از دست بچه شهید، برخاست. قام افرادی. برای او که گام برداشتند، خدا هم دست او شد. زبان او شد. چشم او شد. قدم‌های او شد. تا ببینند که با خدا هیچ راهی بسته نیست. حتی مثل او زندگی کردن. مثل او شدن هم‌بسته نیست. حتی او آخرین نفر از «فمنهم من قَضَى نَحْبَهُ» نیست و بسیاری آنها که «منهم من ینتظر و ما یدلوا تَبْدِیلاً» می‌شوند و خدا را شکر که «ان تَجِد لِسَنَةَ اللَّهِ تَبْدِیلاً»

## ● سکانس آخر:

حساب او «فسلام لک من اصحاب الیمین» است. از آن سلام‌ها که «سلامٌ علیه یوم وُلِدَ و یوم یموت و یوم یُعْت حیاً» رحمت خدا بر او و پدرش و مادرش. حساب قاتل او و پدران و مادرش هم «فنزّل من حمیم» است.

حساب ما هم روشن است. «لکم فی القصاص حیات». حساب عالم هم تجربه شده که «و سيعلم الذین ظلموا ائّ منقلب ینقلبون» است.

حساب خدا هم که قبل از همه، رو بوده است. «والله عزیزٌ ذواتنقام». از چه کسی؟ «فانتقامنا من الذین اجرموا». به حمایت از چه کسی؟ «وکان حقاً علینا نصر المؤمنین»

این فیلمنامه از تاریخ، پایانش از قبل لو رفته است. هرچند هنوز بینندگان، ندیدندش ... «والعاقبه للمتقین».